

بر خورد آرا و اندیشه‌ها

نکته بر مقاله‌ی دکتر منوچهر مرتضوی

• محمد ایرانفر - گرگان

در صفحه‌ی ۲۷ شماره‌ی ۷ ماهنامه، در شرح بیت دوم غزل شماره‌ی ۴۳۳ دیوان حافظ، نسخه‌ی قزوینی - غنی:

تا چه خواهد کرد با ما آب و رنگ عارضت

حاليا نیرنگ نقشی خوش بر آب انداختی

استاد گرانقدر جناب آقای دکتر منوچهر مرتضوی، کلمه‌ی «نیرنگ» را سه‌بار در معنی مصطلح فریب و مکر و بار چهارم، آبرنگ یا نقاشی آبرنگ‌کردن و طراحی و رنگ‌آمیزی معنی فرموده‌اند. بنده پیشنهاد می‌کنم کلمه‌ی فوق به شکل نیرنگ Ni-rang نوشته شود که در فرهنگ معین و لغت‌نامه‌ی دهخدا به معنی طرحی‌ست که نقاش با زغال و جز آن بار اول بکشد.

از باب ایضاح یادآور می‌شوم که در نسخه‌ی شادروان خانلری غزل ۲/ ۴۵۲ مصرع دوم این‌گونه ضبط شده است: «حاليا بی‌رنگ نقش خود بر آب انداختی»، بی‌رنگ Bi-rang هم طرحی‌ست که نقاشان بر روی کاغذ کشند و بعد آن را کامل کنند. (فرهنگ معین)

در کتاب ادبیات داستانی تألیف جمال میرصادقی، معادل کلمه‌ی Plot پیرنگ آمده: طرح و نقشه‌ی داستان، بنیاد نقش و شالوده‌ی طرح، اگر این کلمه هم جدا نوشته شود بهتر است: پی‌رنگ. کلمه‌ی نیرنگ و نیرنگ به همین شکل فقط معنای اصطلاحی مکر، حيله، افسون و شعبده‌بازی را به ذهن متبادر می‌کند. در مواردی که رنگ و نیرنگ با هم می‌آید، جدانویسی نیرنگ (= نیرنگ) اولویت دارد.

حافظ - نوشته‌ی آقای محمد ایرانفر (دبیر بازنشسته‌ی ادبیات پارسی شهرستان گرگان) را با تشکر به چاپ سپردیم و از استاد دکتر منوچهر مرتضوی و دیگر صاحب‌نظران، به اظهارنظر دعوت می‌کنیم.

سخنرانی شاملو در کالیفرنیا و تحریف تاریخ

• دکتر سیدرضا سجادیان - نیوجرسی

این حقیر جزوه‌ی دارم از زنده‌یاد احمد شاملو. پیش خود گفتم آن را به حضورتان تقدیم کنم تا در حافظ چاپ کنید. قسمت آخر این جزوه همان چیزهایی‌ست که در روح من و در عروق من می‌باشد و به روی کاغذ آورده‌ام، ولی هیچ‌گاه به خود اجازه نمی‌دادم که آن‌چه را که زنده‌یاد آقای شاملو گفته است، به احترام ایشان، به‌جایی بدهم که آن را چاپ کنند. این جزوه راجع به تحریف تاریخ است که بسیار اهمیت دارد و در قسمت آخر

که مربوط می‌شود به عقب‌ماندگی فرهنگی و عدم فرهنگ پویا، انگار از درون سینه‌ی خودم هست، ولی راجع به تحریف تاریخ و این که چه‌طور تاریخ را به ما عوضی نشان داده‌اند، این را از آقای احمد شاملو آموختم. چون ایشان وقتی در امریکا بود، منزل ایشان در همان شهری بود که من زندگی می‌کردم و چندین بار سعادت داشتم که حرف دلم را برای ایشان بازگو کنم. همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید قسمت دیگر این جزوه (متن سخنرانی شاملو) در امریکا و در ایالت کالیفرنیا در دانشگاه لوس‌آنجلس می‌باشد. پیش خود گفتم که حیف است آن را به شما تقدیم نکنم. اگر جناب‌عالی تا آن‌جا که مقدورتان هست، آن را به‌چاپ رسانید، چه بهتر و اگر هم مقدور نبود، حداقل شما آن را بخوانید و نظر خودتان را هم مرحمت فرمایید.

حافظ - با سپاس، جزوه‌ی شما را با اشتیاق خواندم. اما شاعر بزرگ، احمد شاملو، در سخنرانی مشهور خود سخن‌ها بر زبان آورده بود که نقل آن بی‌پاسخ، مصلحت نیست. این زمان بگذار تا وقت دگر.

خاطرات سیاسی

• دکتر فضل‌الله عبدی - تهران

با تجدید ارادت و اخلاص، از این که در شماره‌ی گذشته گوشه‌ی از خاطرات این حقیر را به‌دست چاپ سپرده بودید، خوش‌حالم کردید. از شما متشکرم. البته این‌ها همه از همت قدسیه‌ی شما حافظیان و الهامات خواجه لسان‌الغیب بود که بدرقه‌ی راه من گردید، و الا من نوسفر بودم و این راه هم راهی بس دراز... آرزو می‌کنم که همیشه دنیایی عاری از خشم و خشونت داشته باشیم که حتا روزی مجبور به بیان این‌گونه خاطرات حتا به‌صورت طنز هم نباشیم، گو این که این نیز از آن آرزوهای خاک‌شده است. اما شاید رسالت شما که تصویرگری از جامعه‌ی پاک و برخوردار از آزادی‌ست، با بیان تلخی‌ها بهتر میسر و ممکن گردد تا این خود شروع فروستن تلخی‌ها باشد.

زان حدیث تلخ می‌گوییم تو را

تا ز تلخی‌ها فروشویم تو را

تو ز تلخی گر که دل پُر خون شوی

پس ز تلخی‌ها همه بیرون شوی

رسالتی که شما مسؤولیت آن را برعهده دارید، تمام‌شدنی نیست و به

قول دکتر شریعتی هر روز جهادی باید تا انسان زنده بماند.

حافظ - بخش دوم خاطرات شما از زندان‌های سیاسی رسید

و در نوبت چاپ قرار گرفت.

ماجرای نامهی دست‌نویس بی‌امضا!

• حمیدرضا قائمیان پور - مشهد

دفاع از شعر جوان و جوانان شاعر

• غلامرضا حلاج - اصفهان

نامه‌یی که در صفحه‌ی ۶۵ شماره‌ی آذر ۸۳ ماهنامه به امضای شخصی که شخصیت خود را در قالب نام مستعار دکتر ه. ا. ل. پوشانده است، چاپ کرده بودید، نشانه‌ی آزادی و بی‌غرضی و انتقادپذیری شما بود، اما یکی از دوستان بسیار عزیز من مدعی‌ست که این نامه را که تاریخ آن ۸۳/۹/۶ است، در مجله‌ی حافظ که او در همان روز از کیوسک روزنامه‌فروشی خریده است، دیده و بنابراین در اصالت این نامه شک دارد. من به صداقت شما اطمینان دارم، اما استدعا دارم بفرمایید چه‌گونه ممکن است که این آقای دکتر ه. ا. ل. نامه‌ی مورخ ۸۳/۹/۶ خودش را در آن تاریخ نوشته باشد و شما بتوانید آن را طوری چاپ کنید که همان روز نسخه‌ی آن به مشهد برسد؟! این موضوع را بعضی دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد سوژه‌یی برای من کرده‌اند، لطفاً هرچه زودتر چه‌گونگی به‌وجودآمدن این مشکل را به من اطلاع دهید که جواب این حمله‌ها را بتوانم بدهم.

حافظ - اشکال از شخص آقای دکتر ه. ا. ل. است، ایشان نامه‌ی دست‌نویس خود را که در آبان فرستاده‌اند، به خط خود ۹/۶/۸۳ تاریخ گذاشته‌اند. ما محض اطمینان خاطر شما دستخط ایشان را اسکن می‌کنیم. ضمناً ایشان مطلب تازه‌یی هم درباره‌ی تحریف خلیج فارس برای ما فرستاده‌اند که در صفحه‌ی ۶۹ و ۷۰ چاپ می‌کنیم اما باز هم اعتماد نکرده‌اند که پرده از نقاب قلمی خود بردارند!

فیلم حافظ

• دکتر حسین مهدوی - تهران

اخیراً یکی از کارگردانان سینما، مشغول ساختن فیلمی به نام «حافظ» است. به نام یک حافظ‌دوست از حضرت‌عالی انتظار می‌رود که از بازی کردن اشخاص با نام بزرگ‌ترین شاعر ایران جلوگیری کنید. عجیب و غریب است که علائم تجاری و نام‌های اداری در این مملکت، از احترام و حمایت قانونی برخوردار است؛ کسی حق ندارد اسم سوپر خودش را مثلاً «ایران خودرو» یا «ایران ناسیونال» بگذارد، اما وقتی، شخصی فیلمی به نام حافظ بسازد، کسی جلودارش نیست.

فیلم‌نامه‌ی آقای ابوالفضل جلیلی، ربطی به حافظ شیرازی ندارد و ایشان بدون سوء نیت! و بدون سودجویی و سوءاستفاده! فقط از نام «حافظ» خوش‌شان آمده و آن را روی فیلم مبارک‌شان گذاشته‌اند و می‌گویند نام حافظ مثل حسن و حسین و بهروز و روزبه یک نام عام است و کسی حق فضولی ندارد! داستان ایشان مرا به یاد آن مردی انداخت که در زمان رضاشاه به اداره‌ی ثبت احوال رفته و گفته بود: نام مرا سعدی بگذارید. مأمور آمار گفته بود: نمی‌شود! چون سعدی شاعر بزرگ ایران است. متقاضی گفته بود: قانوناً اگر مدعی خصوصی نباشد، شما حق ندارید مرا از نام درخواستی خودم محروم کنید. خلاصه متقاضی شکایت کرده بود و بعد استشهاده‌ی درست کرده بود که نام پدرش سعدالله بوده. رییس مربوطه گفته بود: در این صورت مناسب است که نام خود را «ابن سعد» بگذارید!

در شماره‌ی آذر، صفحه‌ی ۸۱، دوست عزیزمی به نام «حمید مقدم» از مجله انتقاد کرده و گفته بودند اشعار شاعران مبتدی و ضعیف که چاپ می‌شود، وقت خوانندگان مجله را می‌گیرد و گفته بودند بیش از هر طبقه‌یی شاعر وجود دارد و اگر به آنان مجال بدهید، تمام مجله را که شعر چاپ کنید، باز صفحه کم می‌آورید. می‌خواستم به ایشان بگویم: حال که جوانان ما مأوی و کلبه‌ی سبزی در قالب ماهنامه‌ی حافظ برای گفتن حرف‌های دل‌شان و قسمت‌کردن تنهایی‌شان یافته‌اند، چه اشکالی دارد نوشته‌های خود را به این مجله بسپارند و به شوق این که نام‌شان در چنین مجله‌یی عظیم چاپ می‌شود، به کار فرهنگی تشویق شوند و این راه را ادامه دهند. شما چه اشکالی در این می‌بینید؟ در جامعه‌یی که اعتیاد و تهاجمات فرهنگی و کمبودهای اقتصادی، چنگال‌های نفرت‌انگیزش را در روح انبوهی از جوانان پاک و معصوم فرو کرده، عده‌یی هم شاعر باشند و اصلاً چه ایرادی دارد که ما شاعر زیاد داشته باشیم. شما که به قول خودتان خوش‌حالی از این که این صفحه به دست شخص صالحی هم چون «حسین آهی» اداره می‌شود، بدانید که ایشان خوب می‌دانند و البته خوب فهمیده‌اند که جوانان امروز ما به چه چیز احتیاج دارند و صد البته که ایشان شعر را خوب می‌شناسند و شعرهای ضعیف و قوی را از هم تمییز می‌دهند، اما بدانید هنگامی که شعر یک شاعر مبتدی کنار شعرهایی از بزرگان شاعر ما هم‌چون فریدون مشیری، سهراب سپهری، مشفق کاشانی و... قرار می‌گیرد، حتماً عمدی در کار است و من راز این عمد زیبا را یافته‌ام. کمی فکر کنید، شما هم متوجه خواهید شد. آری جوانان می‌خواهند به‌جای آن که برایشان شعر دهند، کمی به ایشان بها دهند.

نقدی دیگر بر نقد بر شعرگرایی حافظ

• نقی اصغری (فرهاد) - رشت

آقای حمید مقدم که البته نباید با آقای حمید مقدم شاعر کرمانشاهی مقیم کرج اشتباه شود، در صفحه‌ی ۸۱ ماهنامه‌ی حافظ آذر ۸۳، از شعرگرایی شما انتقاد کرده بودند، باید بگویم که مسایل سیاسی روز، به اندازه‌ی کافی در روزنامه‌های بی‌شمار کشور به چاپ می‌رسد و دیگر نیازی به تکرار آن‌ها در یک ماهنامه نیست. یکی از علت‌های عدم پیشرفت کشورمان، نبود آگاهی از مسایل روز نیست، بلکه بیگانه‌بودن ما با تاریخ ایران و فرهنگ آن است. با توجه به این که فرصت کافی برای مطالعه‌ی تمامی کتاب‌های حجیم تاریخی و ادبی وجود ندارد، مقاله‌های به‌چاپ‌رسیده در ماهنامه‌ی حافظ، بهترین موضوعات تاریخی و ادبی را به‌قلم استادان و پژوهندگان به‌طور خلاصه و مفید بیان می‌دارد و این کار ستودنی‌ست.

و باز در رابطه با گفته‌ی دیگرشان مبنی بر زیادبودن تعداد شاعران، باید گفت که شاعران در طول تاریخ کشورمان خوش درخشیده‌اند و ما تاریخ و فرهنگ و سیر حکمت و عرفان را مدیون شاعرانی چون حافظ، سعدی، مولوی، عطار و سایرین بوده‌ایم، در ضمن تأثیرگذاری شعر شاعران بر انقلاب‌مان را نمی‌توان نادیده گرفته. بنابراین چند صفحه شعر در یک ماهنامه نمی‌تواند پاسخگوی نیاز وارثان شعر و ادب باشد. آقای حسین آهی بارها به شکل مکتوب بیان داشته‌اند که هدف از چاپ سروده‌ها، تأیید آن‌ها

نیست، بلکه مقصود تشویق شاعران جوان است، هرچند که آثار بزرگان ادبی نیز عاری از اشتباه نیست.

خوشحال می‌شوم اگر نامه‌ام را چاپ کنید. قصدم جبهه‌گیری در مقابل انتقادهای آقای مقدم نیست، ایشان فقط نظر شخصی خود را بدون در نظر گرفتن سایر دیدگاه‌ها بیان کرده‌اند. اگرچه انتقاد از شعر و شاعران هرازگاهی از گوشه و کنار به گوش می‌رسد، ولی من فقط خواستم بگویم که هر بخش از ماهنامه‌ی حافظ علاقه‌مندان خاص خود را دارد و با توجه به کثرت شاعران (که خودشان اشاره کرده‌اند) بخش شعر از هواداران زیادی برخوردار است.

رؤیای فرشته‌ی من و جوان سالاری شما

• ودود شیخی - شاهین دژ

عالی‌جناب خواستار ارسال داستان از جوانان هستید. گله‌مندم و می‌گویم این تنها سلیقه‌ی شما نیست، بلکه این رسم روزگار است که پیران را به چشم دیگر ببینند، یعنی این که خلاص! خوب بگذریم، گرچه پیرم اما داستانم را در جوانی نوشتم. سی و پنج سال پیش! بعد از این مدت طولانی اولین بار است به او (رؤیای فرشته) اجازه می‌دهم از چارچوب خانه پای بیرون نهد. انتظار دارم دست بر سر و رویش بکشید و او را به اجتماع ببرید تا طفلک ببیند دنیایی غیر از درون صندوقچه‌ی سکوت وجود دارد.

صفحه‌یی آمده است، پارسی، این پدر دربه‌در شده‌ی زخم‌رسیده از آمدگان ناخوش و فرزندانی که نه خیش دانند و نه خویش را، چه‌گونه زنده بماند و بر شور ستیزه‌گران بپاید!

برادرم، همه‌کسَم، شرنگ جان شیرینم! نکند زبانم لال و کامم هلاهل عفريت زمین‌سوز و زبان‌انداز خود کم‌بینی و دشمن افزون‌بینی در جان‌مان جنبش آغازیده است؟ و یا هنوز هم صله و زرافشانی دشمنان ایران و زبان شیرین پارسی در کار است و به هر روزگاری می‌آفرینند و دیگدان طلا در جوش خورش فرومایگی است؟! من روستازله‌یی حصیرزی و حسرت‌خور خویشان بی‌گناهیم که در بازار فضل‌فروشی چون شمایی بی‌پیوند مانده‌ام.

درماندگی ما در شناخت گنجینه‌های خردمندی پیشین‌گانمان در همین کزتابی و ناآشناگویی‌هاست، گفتن یا نوشتن چهار، چهل و حتا هزار کلمه‌ی بیگانه شکست یا پیروزی کشور و ملتی را در تقدیر ندارد و حتا معتقدم زندگی زبان در داد و دهش و وام‌گرفتن از دیگر فرهنگ‌هاست و هرگز بد نیست. بد آن است که ما باور فریبگی را در لقمه‌ی دیگران بدانیم و دانشوری را در کاربست کلمات بیگانه بجوئیم، بینشی که ناوانای این تاریخ و فرهنگ را بریده است. آقای رهبر! من و شما [شما به گمان و من به یقین] اکابران‌دیده و مکتب‌نرفته‌ایم، پس ما «را که خانه نئین است، بازی، نه این است».

ساقی حدیث گل و لاله می‌رود

• محسن منصوری - سلماس

مقاله‌ی چاپ‌شده در شماره‌ی ۹ در خصوص «ساقی حدیث گل و لاله می‌رود» با تشریح جناب آقای مرتضی مولانا ابتر بود. افادات ایشان چه هم‌خوانی دارند با «باد بهار می‌وزد از بوستان شاه / وز ژاله باده در قدح لاله می‌رود / چون سامری مباحش که زر دید و از خری / موسی بهشت و ز پی گوساله می‌رود». حافظی که از نشستن در کشتی اقیانوس‌پیما احتیاط می‌کند، در کجا ژاله‌افشانی مشک‌های آب را تجربه کرده بود، در شیراز یا کنار ارس و اروندرود؟ در دو لغت‌نامه‌ی مورد اعتماد معین و عمید سمن غیر از فریبه‌ی و چاقی سفیدتان که عامل فیزیکی عرق‌ریزی است، به معنی خیک یا مشک نیامده است. مضافاً حافظ شیرین‌سخن معدن معرفت و فن، آن‌قدر بی‌توجه به التفات سلطان غیاث‌الدین نبود که ضمن رد تقاضایش تفاخر فروشد و نهیب زند «شکرشکن شوند همه طوطیان هند... یا - طی زمان بین و مکان در سلوک شعر - کاین طفل یکشبه ره صدساله می‌رود». خواسته‌ی سلطان غیاث‌الدین از روی صفا و ارج‌دادن به حافظ بود در برابر تمکین، تعرض دور از خرد و فرزانی‌ست. تازه حافظ با کمال اشتیاق آمادگی خود را به رفتن روشن بیان می‌نماید «حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین / غافل مشو (خامش مشو، دیوان تصحیح‌شده‌ی مرحوم محمد معین، ۱۳۱۸) که کار تو از ناله می‌رود» آشکارا اظهار می‌دارد: اگر اهمال از رفتن نمایی ناله‌ی پشیمانی سر خواهی داد، چون از ارمغان طوطیان هند فیض عظیم خواهند یافت، تو را به روی چشم خواهند گذاشت. شاهدش «سخن‌دانی و خوش‌خوانی، نمی‌ورزند در شیراز / بیا حافظ که تا خود را به ملک دیگر اندازیم».

نقد مستعرب‌نویسان

• امیدوار عالی‌محمودی - ایزده (خوزستان)

آن‌چه مرا برانگیخت تا روسیاهی پریشان‌نویسی را به جان بخرم، ناشکیبی از خواندن نوشتار استاد ارجمند آقای بهمن رهبری که لا‌بد از فصحا و بلغا و نبغای روزگار دون همّت است که صد البته او را در ظلمت خود مستور داشته و نگذاشته تا ماه وجودش برآید و خلق از جود کلامش به استغنا رسند، دردا از این روزگار که روزش قار است یعنی مثل قیر سیاه است و کلاغانش به غار!! از ایشان (ص ۵۷ تا ۵۹) در نقد مقاله‌یی از دکتر هاشم محمدی با عنوان «اندیشه‌ی دینی حافظ» نوشتاری خواندم که مرا سخت زهر و تلخ و زخم آمد. از آن‌جا که بنده هم مانند آقای رهبری (بدبختانه یا خوشبختانه‌اش را نمی‌دانم) «عضو هیأت علمی هیچ دانشگاه، مؤسسه، نهاد و حتا نهضت سوادآموزی و اکابری نیستم» و تنها خوشبختانه (با قاطعیت) دوستدار ماهنامه‌ی حافظ و ماه‌نامه‌ی دیوان حافظ شیرازی هستم، می‌خواستم از ایشان، خوانندگان بزرگوار، اهل دانش و همه‌ی فارسی‌زبانان جهان بپرسم: چرا و چه‌گونه معنای این واژگان ناآشنا، ناخوش و ناخویش را بدانم؟! لاتعد و لاتحصی، احتواء، رعونت نفس، طرداً للباب، علی‌القاعده، رادع، شق، تأصل و تقرر، لین‌العریکه استقصا، گرایشات (!) شداد و غلاظ، متفق‌علیه، مستبعد، مشعر، موسع، محاضرات و مفاوضات، تصدیع و تطویل، مفروغ‌عنه و... ندارد؟! (همه‌ی این کلمات قصار و بسیاری دیگر در متنی سه

آقای مرتضی مولانا صریحاً اذعان می‌دارند محیط خفقان‌آور شیراز با وجود تعقیب محتسب و زاهدان بهانه‌ساز، نمی‌گذارد آب به راحتی از حلقوم حافظ رد شود «خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم / کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی» مؤید بارز این نظر است. در چنین احوال حافظ می‌بایست با آواز سحرانگیزش «از تو به یک اشاره از ما به سر دویدن را» زمزمه و مایه‌ی نجات انگارد، چرا که آدم عاقل راضی می‌شود چند رأس بره و بزغاله داشته باشد و در کوهپایه با آرامش خاطر چوپانی نماید، ولی انیس و جلیس و هم‌انگیزه‌ی ارباب جاه نباشد. ضمناً چرا و به کدام شاهد صادق، اقرار می‌نمایند دعوت حافظ «این دعوت‌نامه باید متضمن وعد و وعیدهای اغواکننده‌ی فراوان است» به اشاره‌ی محتسب یا تعارض‌های قبلی، چون مفهوم اغوا گول‌زدن و گمراه‌ساختن است، راستی این امر خلاف اخلاق یک انسان عادی‌ست، تا چه رسد به امیر غیاث‌الدین ملقب به اعظم‌شاه صاحب آبادترین سرزمین امروزی هند و پاکستان. کسی که اعتراف و ناله‌ی بی‌نوابی سر می‌دهد «پی پاره‌ای نمی‌کنم از هیچ استخوان / تا صد هزار زخم به دندان نمی‌رسد» باید دیوانه باشد بگوید «حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث‌الدین / خامش/غافل مشو که کار تو با ناله می‌رود!» این ناله‌ی دردآور است، یا ناله‌ی تنگ‌آور. این خود سرکنگبین نیست، پس چیست. یا حافظی که برای دریافت چند سکه صحرای سوزان و بیابان هوش‌ریا و استرس‌انداز دشت بیکران و بدون آب و علف و مایه‌ی زندگی یزد را بر خود روا و هموار احساس می‌کند، چشم‌پوشی از آن سلوی و منی حیات‌بخش و بی‌زحمت از چیست؟ تعجب‌آورتر از این، نقد و نظر جناب آقای **بهمن رهبری** است که خود بی‌گدار به آب زده و نوشته‌اند: در پنجمین شماره‌ی ماهنامه‌ی وزین **حافظ** مزین به مقاله‌ی آقای دکتر هاشم محمدی عضو هیأت دانشگاه است. ایشان، با آوردن آن همه لغات ثقیل و سنگین ادبی خود معنی و مفهوم کلمه‌ی مزین را در خصوص مقاله‌اش عکس رقم زده‌اند و این ندانسته‌اند که مزین یعنی آراسته‌شده چه از لحاظ پیرایش و آرایش و اولایش با افزایش است. اگر به‌جای مزین وصله‌ی ناجور، وسمه بر ابروی کور می‌گذاشتند با نظریه منفی و ایرادگیرش هم‌آهنگی می‌نمود چرا که جز تنگ‌نظری و عقده‌ی بدبینی و ایراد بنی اسرائیلی چیزی در آن منعکس نیست حتا غیرمستقیم بینش جناب‌عالی را به میدان کشیده که چرا شما با آن همه پیچش مو دین‌ها و اشارت ابرو شناختن‌ها، به آن باوه‌ها البته به‌نظر جناب بهمن رهبری اذن چاپ داده‌اید؟ جلّ الخالق! اگر جای آن تحقیق به‌نظر **بهمن خان رهبری** ماهنامه‌ی حافظ نبود، با هزار عذر قبلی محل این نقد و نظر هم در حاشیه‌ی کتاب تعبیه بود. با این وصف خوشحالم مجله‌ی وزین **حافظ** میدان زورآزمایی قلمی و بازار عکاظ ادبی و پایگاه سبعمی معلقه شده است که خود مایه‌ی شادی و نشاط می‌باشد منتهی این همه به هم توفیدن و تفاخر فروختن که از دوازده تفسیر یکی بدل ننشستن یا بخاطر شیعه، سنی، اشعری، صحوی، سگری، شراب‌خواری و قرآن‌خوانی و صد مسلک و مرامی بودن حافظ بعد از هفتصد هشتصد سال مجادله‌ی ادیبان صاحب‌قلم به‌جای هدایت و ارشاد، تخم نفاق می‌افکند.

ایکی لیقلر بربر اولسا / بولانلیق لار دورولسا / آرادان گئدسه منلیق / بوستان اولار گونلیق / سوز در به در آلهی / اوینادار گدا شاهی.
دوبینی‌ها اگر تک‌بینی شود / آلودگی‌ها به صافی بدل گردد / منی از میان رفته باشد / خارستان‌ها گلستان می‌شوند / درد دل‌ها را به هیجان می‌آورد / و گداها شاهان را به رقص پافشانی.

خواهشمند است در صورت افتادن قرعه‌ی فال به درج این مقال چنان دقت و مخلص‌نوازی فرمایند که بر سر این پیر کبوتر معرکه‌گیری نپرانند. مسعودوار به زندان نای نیاندازند. و از این که به درون‌مایه‌ی حافظ پرمغز بادام، چوش موش موزی به‌جای یک سوراخ چندین نقب زده‌ام.

نکته بر شعر دهخدا

• دکتر امیرحسین رهبر - تهران

پس از آن که مظفرالدین شاه در چهاردهم مردادماه ۱۲۷۳ فرمان مشروطیت را امضا کرد و قرار شد مکانی به‌نام خانه‌ی ملت - نخستین پارلمان تاریخ سیاسی ایران - ساخته شود و به راه بیافتد و پس از احداث مجلسی شورای ملی، اهل فضل و قلم با تمام قوا فعالیت‌های قلمی، ادبی، سیاسی و اجتماعی خود را در قالب تشکل‌ها، روزنامه‌ها و مجلات آغاز کردند. **صور اسرافیل، طوفان، اختر** و... و جالب است دامنه‌ی این فعالیت‌ها به کشورهای اروپایی نیز کشیده شد. بسیاری از قلم‌اندازان این وادی اهل شعر و شاعری یا حداقل طبع‌آزمایی در این وادی نیز بودند، اما شاعری کجا و طبع‌آزمایی کجا؟

در خصوص مقاله‌ی آقای دکتر غلامرضا ستوده در شماره‌ی آبان ۸۳ که به‌مناسبت سالگشت علامه علی‌اکبر دهخدا چاپ شده بود و نویسنده، مقاله را با شعر «ای مرغ سحر چو این شب تار» دهخدا شروع کرده بودند، مطلبی به خوانندگان تقدیم می‌شود:

شاید مسمط مرحوم میرزا علی‌اکبرخان دهخدا را بتوان به طرزی جدی در شمار نخستین گام‌های این‌چنینی قلمداد کرد، مسمطی که در رثای میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل ساخته بود که نخستین بند آن با بیت تمام می‌شد: «یاد آر ز شمع مرده یاد آر.»

اما وقتی شعر مرحوم دهخدا را می‌خوانیم، به‌نظر می‌رسد گذشته از وزن و قافیه و قالب شعری، چندان شاعرانه نیست یا به‌نوعی فاقد روح شاعرانه است: کلمات مه‌جور، ترکیبات دور و غریب‌الذهن و واژگان منسوخ، روانی و سلامت این شعر جاودان را یک‌سر باطل می‌کند، به‌عنوان مثال چند نفر می‌دانند «تنسیم وصال خورده» به چه معناست، یا خود واژه‌ی «تنسیم» به‌معنای رودی است در بهشت؟

مع‌الوصف این شعر به جاودانه‌های شعر معاصر فارسی پیوست، چرا که فریاد اعتراض، تمنای دوستی و صلح‌طلبی و عطر آزادی‌خواهی در آن موج می‌زند. همین مورد نسبت به شعر عارف قزوینی:

ناله‌ی مرغ اسیر این‌همه بهر وطن است

مسلک مرغ گرفتار قفس هم‌چو من است

هم که در صفحه‌ی ۱۲ شماره‌ی مرداد ۸۳ **حافظ** به خط زنده‌یاد امین‌الشریعه چاپ کرده بودید، صادق است. این شعر از نظر ادبی، قوی نیست، اما به دلایل پیام‌میهنی‌اش، ماندگار شده است.

حمله به دکتر علینقی منزوی

• محمدجواد موسویان - مشهد

بعد السلام و الاکرام. در شماره‌های اخیر مجله، دو سه عکس و مقاله از دکتر علینقی منزوی، استاد اخراجی دانشگاه که مصداق صادق یخ‌رج المیت من الحی و مترجم کتاب «عقیدت و شریعت» گل‌زهر یهودی

حمله به نویسندگان ماهنامه‌ی حافظ

• حمیدرضا تقوی - تهران

در ماهنامه‌ی حافظ در اردیبهشت ۱۳۸۳ مقاله‌ی پُر از خودنمایی که خاطره‌ی چند از دوران پیش از انقلاب در مدح عباس مسعودی سناتور شاه بود، خواندم. تعجب کردم که استاد احمد سمیعی چنین مقاله‌ی که حتا از نظر انشای فارسی هم ضعیف بود، بنویسد. بعد فهمیدم که نویسنده‌ی مقاله شخص دیگری است و هیچ ارتباطی با استاد احمد سمیعی (گیلانی) عضو پیوسته‌ی فرهنگستان زبان و ادب فارسی ندارد... نویسنده‌ی مقاله‌ی مزبور در مجله‌ی شما در سند خیلی محرمانه‌ی ۳۰ نوامبر ۷۸ (نهم آذر ۱۳۵۷) سفارت امریکا به‌عنوان یکی از افراد ضدانقلاب معرفی شده و با گروهی متشکل از حسین نجفی (وزیر دادگستری کابینه‌ی ازهاری - بختیار و نوه‌ی آقا نجفی اصفهانی که مشتاق نخست‌وزیری هم بود)، مصطفی پایدار (وزیر بهداری کابینه‌ی ازهاری)، جواد شهرستانی (شهردار تهران)، احمد احرار (روزنامه‌نگار فراری) و چند نفر از اعضای هیأت علمی دانشگاه (دکتر مهدی هروی، دکتر پرویز سروری، دکتر حسن غفوری، دکتر ابوالفضل قاضی و دکتر ابوالفتح حکمی) همکاری داشته. این گروه که عبارت از دکتر هروی و دکتر سروری و دکتر قاضی و دکتر غفوری باشند، در روزهای انقلاب با دکتر رابرت باوی امریکایی (مقام سازمان سیا در تهران) جلسه داشته و علیه انقلاب توطئه کرده‌اند. از مجله‌ی من مانند حافظ که خود را حافظ ارزش‌های ملی معرفی می‌کند، انتظار نداشتم که مقالات این‌گونه اشخاص معلوم‌الحال را منتشر کند. در شماره‌ی اخیر هم مقاله‌ی از رحیم زهتاب‌فرد، مرید سیدضیاء، داشتید؛ چاپ مقاله از او هم بسیار انتخاب بدی بود.

حافظ - ما از هرگونه ایراد و انتقاد نسبت به مضامین و مفاهیم مقاله‌ها و اشعار و آثار چاپ‌شده در حافظ، استقبال می‌کنیم؛ اما هیچ‌گاه حمله به شخصیت و هویت اشخاص را روا نمی‌داریم. به همین دلیل، نامه‌ی شما را نیز با حذف چند جمله چاپ می‌کنیم.

پاسخ به نویسنده‌ی از قم

• شاهین حیدری - شیراز

من به چاپ مقاله‌ی آقای محمد ملک‌زاده از قم، در حمایت و دفاع از حقوق بشر اسلامی و ولایت فقیه در ماهنامه‌ی حافظ (در شماره‌ی آذر ۸۳) اعتراض دارم. ایشان مقاله‌ی قبلاً به همین سیاق در ماهنامه‌ی آفتاب به‌مدیریت آقای عیسی سحرخیز نوشته بودند که معلوم می‌شود هرچا کسی مطلبی می‌نویسد، ایشان شروع به دفاع از حاکمیت می‌کند، در حالی که: اولاً، از جهت فقهی همه‌ی فقه‌های شیعه با اصل ولایت مطلقه‌ی فقیه موضوع دفاع ایشان موافق نیستند. ثانیاً، از جهت نظری و عملی، شأن طبقه یا صنف فقها و علمای روحانی، در طول تاریخ، مباشرت در امر حکومت نبوده و فقها هیچ‌گاه منصب سلطان و امیر و حاکم را برعهده نگرفته‌اند. ثالثاً، حالا هم آقای ملک‌زاده خوب است اول در همان حوزه‌ی قم، مراجع تقلید و علمایی را که با حرف ایشان موافق نیستند و وظیفه‌ی روحانیون را مشخصاً ترویج اخلاق و هدایت مردم در مسیر عدل و قسط می‌شناسند، ساکت کنند، بعد صفحات ماهنامه‌ی حافظ را با نوشته‌های تکراری خود سیاه نمایند.

معلوم‌الحال و نویسنده‌ی کتاب ضالّ مُضِلّ ۲۳ سال است، چاپ کرده بودید. مگر در این کشور شیعه‌نشین، قحط‌الرجال است یا نویسنده و محقق و عالم کم است که به سراغ او رفته‌اید؟ حیف کاغذ مجله و وقت خوانندگان که با آثار قلم این‌گونه اشخاص منحرف و مسأله‌دار که با اسلام عناد دارند، به هدر رود.

به هر حال، اگرچه کتاب منحوس ۲۳ سال به‌اسم علی دشتی معروف است، اما دشتی سناتور شاه معدوم که قیایح افعال و سیئات اعمال او معلوم همگان است، سواد این کارها را نداشته و این منزوی بچه‌طلبه که مثل برادرش که از افسران معدوم توده‌ی بود، توده‌ی بوده و در بیروت وقتی دشتی سفیر بوده، این آقا هم کارمند سفارت ایران بوده است، این کتاب را تألیف کرده و حرف‌های یهودی‌ها را در حق حضرت رسول تکرار نموده. لعنت خدا بر نویسنده و مترجم و ساعی و بانی و ناشر وقاری الی یوم القیامه متواتر باد؛ این روزها هم در لندن از ماهواره‌ی به اسلام و قرآن فحاشی می‌کنند هرچند:

کی شود دریا به پوز سگ نجس

یا شود خورشید از پف منطمس

به هر حال، من آن‌چه شرط بلاغ است با تو می‌گویم. به اشخاص این‌چنینی که با اسلام و روحانیت عناد دارند، میدان ندهید، وگرنه پشیمانی سودی ندارد. والسلام نامه تمام.

حافظ - کتاب موردنظر البته تألیف علی دشتی نبوده و فقط

ترجمه‌ی او بوده است. مؤلف آن هم نه دکتر علینقی منزوی، بلکه یک نفر کمونیست عراقی به‌نام معروف‌الرصافی (وفات ۱۹۴۵ م) بوده است که آن را با عنوان «الرساله المحمدیه» نوشته و دیگران - در زمان ریاست‌جمهوری احمدحسن البکر در بغداد - در تعداد محدودی تایپ و تکثیر کرده‌اند و از آن میان، یکی هم به‌دست علی دشتی رسیده و او آن را از عربی به فارسی ترجمه کرده و به‌صورت پلی‌کپی تکثیر کرده و نسخه‌ی چند به دوستان مطبوعاتی محرم داده و یک نسخه هم به مجله‌ی کاوه‌ی آلمان فرستاده و تقاضا کرده که بدون اشاره به‌نام او آن را چاپ کنند. آن‌ها هم با مقدمه‌ی کوتاه با ذکر اوصاف و سوابق فرهنگی دشتی، ولی بدون قید نام او ۲۳ سال را چاپ کردند، ولی بعد دشتی به دوستان خود در مجله‌ی کاوه نوشت که این چه‌طور مقاله‌ی بی‌نامی بود که همه خواهند فهمید که این اوصاف فقط بر من منطبق است؟ شما همه‌چیز را درباره‌ی من به‌غیر از نام و شماره‌ی تلفن منزل ذکر کرده بودید!

به هر حال، دشتی شاید انتساب تصنیف این کتاب را به خودش در قبل از انقلاب نوعی قداست‌شکنی و روشنگری افراطی دانسته باشد، اما محتوای این کتاب (بویژه طرفداری از لنین و قیاس او با پیامبر اسلام) از یک‌سو و عدم استناد مؤلف به منابع شیعه، از سوی دیگر دلیل است که مؤلف یک کمونیست اهل تسنن و نه نویسنده‌ی ایرانی و شیعه بوده است. پس نه دشتی و نه منزوی هیچ‌یک مؤلف کتابی که تمام منابع اسلامی‌اش غیرشیعی است، نمی‌توانند باشند. از جناب‌عالی که ما را امر به معروف می‌فرمایید، شایسته نیست که بر اشخاص تهمت بزنید.